

چاپ بزرگ

در جستجوی پناهگاه: سفری برای بقا؛ اثری از برات علی باتور

زیرنویس تهیه شده توسط برات علی باتور
تمامی نقل قول‌ها از برات علی باتور است مگر آن‌که
خلاف آن ذکر شده باشد.

برات علی باتور، برنده‌ی دو جایزه‌ی عکاسی واکلی، از تبعید خود از افغانستان می‌گوید.

داستان او سفری یک ساله به استرالیا از طریق پنج کشور بود. در این مسیر او فرار مردم هزاره از آزار و اذیت، تجربه‌هایشان از برخورد با قاچاقیان انسان و عبورشان از گذرگاه‌های دریایی را مستند کرده است.

این داستان اما فقط داستان باتور نیست. این داستان انعکاس‌دهنده‌ی زندگی بسیاری از افراد ساکن ویکتوریا است که در جستجوی امنیت و پناهگاه آن را تجربه کردند.

سفر من از اینجا آغاز می شود

من برات علی باتور هستم. من یک هزاره‌ام. وطن مردم من افغانستان است، اما من در کویت‌های پاکستان به دنیا آمدم. در تبعید بزرگ شدم. در طول تاریخ، هزاره‌ها یک گروه قومی مورد آزار و اذیت بودند و اغلب به کشورهای همسایه گریختند.

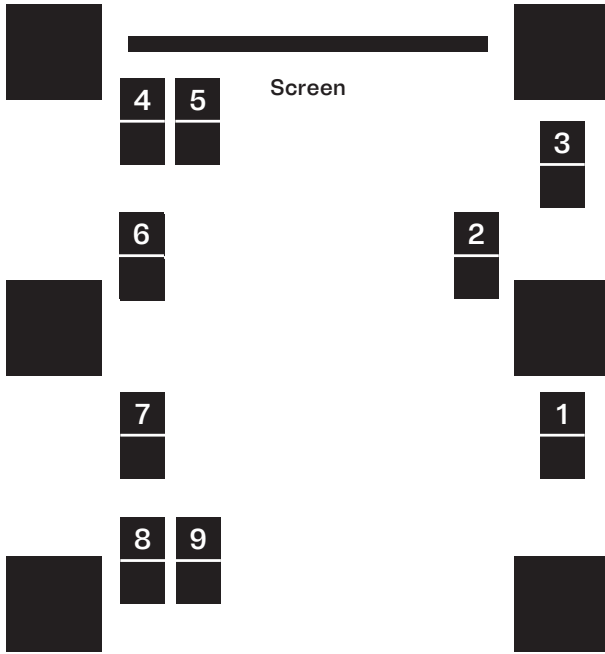
پس از حمله‌ی تروریستی به ایالات متحده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نیروهای آمریکایی به افغانستان حمله کردند. من این فرصت را پیدا کردم که برای نخستین بار به‌عنوان مترجم همراه با خبرنگاران خارجی به آنجا بروم. بعدها ناچار به گریز شدم. سفر یک‌ساله‌ی من به‌عنوان فردی تحت تعقیب، با انتشار عکس‌هایم در واشنگتن پست آغاز شد. پس از آن بود که تهدید به مرگ شدم. و این مرا به تبعید اجباری از کشورم و سفری با عبور از پنج کشور دیگر وا داشت. این تجربه‌ی میلیون‌ها نفری است که در اوج ناامیدی ناچار به ترک خانه‌هایشان هستند.

داستان من داستان کسی است که زندگی‌اش را مهربانی دوستان و غریبه‌هایی که باور به آوردن امید به دنیایی زخم‌دیده دارند تحت تاثیر قرار داد و ای کاش تعداد افرادی چون من بسیار باشد.

من یک عکاس مستند برنده‌ی دو جایزه هستم و می‌خواهم داستان‌های ناگفته‌ی مردم را مستند کنم تا صدایی به مردم بی‌صدای خود بدهم. عکاسی برای من بهترین شیوه برای بیان احساساتم است.

همه‌ی نقل قول‌ها از باتور هستند، مگر آن‌که خلاف آن ذکر شده باشد.

کویته، پاکستان (تصاویر مستقل)



1

یک پسر جوان هزاره در یک میدان آموزشی نظامی در کویته کنتونمنت، در مجاورت جاده‌ی علمدار، در مری‌آباد، جایی که بیشتر هزاره‌ها زندگی می‌کنند، پنهان می‌شود. کویته، با گذشت سال‌ها، به مکانی سرد و بی‌احساس تبدیل شده است؛ مانند ززندانی برای هزاره‌ها. هر ایست بازرسی مانند دیواری است که به دقت طراحی شده است تا مردم را محدود کرده و از آزادی‌هایی که زمانی از آن لذت می‌بردند جلوگیری کند. به دلیل مسایل امنیتی برای جامعه‌ی هزاره، آن‌ها نمی‌توانند از هیچ مکان عمومی خارج از «مناطق امن» خود استفاده کنند. کودکان نیز برای فعالیت‌های روزمره‌ی خود به چنین مکان‌هایی محدود می‌شوند.

2

پسران هزاره با دوچرخه از میان قبرستان هزاره‌ها در جاده‌ی علمدار در کویته‌ی پاکستان عبور می‌کنند.

3

کودکان در جاده‌ی علمدار بازی می‌کنند. هزاره‌ها نمی‌توانند از فضاهای عمومی خارج از «مناطق امن» خود که فضایی تنها برابر با چند کیلومتر مربع است استفاده کنند.

4

پسران از قبرستان هزاره‌ها در جاده‌ی علمدار عبور می‌کنند.

5

یک دختر جوان هزاره در آستانه‌ی دروازه‌ی خانه‌اش در جاده‌ی علمدار ایستاده است.

6

زنان پس از پیاده‌روی بعدازظهر در یک میدان آموزشی نظامی در کویته کنتونمنت استراحت می‌کنند.

7

پسران جوان روی کوهی بازی می‌کنند که منطقه‌ی هزاره‌نشین را از دیگر مناطق کویته جدا می‌کند. کوه‌های اطراف جاده‌ی علمدار، یکی از دو منطقه‌ای که هزاره‌ها در آن زندگی می‌کنند را احاطه می‌کند. آن‌ها احساس می‌کنند که در صورت حمله، بودن در کوه‌ها امن‌تر از ماندن در شهر است. شهر دیگر فضای امنی برای ساخت خانه برای هزاره‌ها ندارد و قیمت املاک نیز بالا رفته است. بنابراین مردم مجبور به ساخت خانه بر روی کوه‌ها هستند. قبرستان هزاره‌ها نیز دیگر جایی برای دفن مردگان آن‌ها ندارد.

8

کارگرانی که خشت‌ها را به مناطق بالای کوه‌ها برای ساختن خانه حمل می‌کنند، درحال استراحت هستند.

9

پسر جوانی گودی‌پران (بادبادک) خود را بر روی کوهی که منطقه‌ی هزاره‌ها را از دیگر مناطق کویته جدا می‌کند، به پرواز درآورده است.

10

دختران جوان در جاده‌ی علمدار می‌خندند.



- | | | | |
|---|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|----|--------------------------------------------------------------------------------------------------------|
| 5 | <p>شکور در یک چای خانه ی متروک در حال کشیدن حشیش است. او وقتی در حال اجرا نباشد وقتش را در این جا می گذراند.</p> | H1 | <p>درحالی که شکور در یک جشن عروسی در کابل در حال رقص است، تماشاگران برف مصنوعی را به هوا می پاشند.</p> |
| 6 | <p>فریدون، برای گدایی کردن پیاده به سمت مرکز شهر می رود.</p> | 1 | <p>هم چنان که شکور در حال رقص است، ماموران پلیس افغانستان در میان جمعیت دیده می شوند.</p> |
| 7 | <p>فریدون پسر ۱۳ ساله و اهل ولایت لوگر است. پس از آن که نامادری ظالمش او را از خانه بیرون کرد، بی خانمان شد و به بوییدن چسب اعتیاد پیدا کرد. مدتی بعد به بردگی گرفته شد و او را مجبور می کردند تا در مهمانی های خصوصی برقصد. فریدون فرار کرد اما در کابل بی خانمان شد و با اعتیاد به هرئین دست و پنجه نرم می کرد.</p> | 2 | <p>مردی از میان جمعیت در میدان رقص به شکور می پیوندد.</p> |
| | | 3 | <p>شهریار و شکور در میدان رقص.</p> |
| | | 4 | <p>شکور درحالی که منتظر شروع مهمانی است، سیگاری روشن می کند.</p> |

افغانستان

اپریل ۲۰۱۲

این شکور است. او توسط یک جنگ سالار از کابل ربوده شده و به ولایت دیگری منتقل شد. در آنجا او مجبور شد به عنوان برده‌ی جنسی برای آن جنگ سالار و دوستانش کار کند.

پسران رقصنده، داستان غم‌انگیزی از یک سنت وحشتناک است که بخشی از آن شامل رقص نوجوانان پسر برای جنگ سالاران و مردان قدرتمند جامعه می‌شود.

پس از انتشار گزارش افشاگرانه‌ی پسران رقصنده در واشنگتن پست، تهدید به مرگ آغاز شد.



12

فریدون در توالی چای خانه‌ی متروک، هروئین می‌کشد.

H2

شهریار و شکور در یک عروسی در کابل می‌رقصند.

8

شهریار قبل از پیوستن به جمعیت برای رقصیدن، آرایش می‌کند.

9

فریدن در خیابان‌های کابل گدایی می‌کند.

10

شکور در یک چای خانه‌ی متروک در کابل، تصویر خود را در یک آینه‌ی دستی کوچک تماشا می‌کند.

11

پسر جوانی در حال جلب توجه پناهجویان برای استفاده از حمل‌ونقل محلی است.

کویت، پاکستان سه ماه

کویته اصلا امن نیست. هزاره‌ها شناسایی شده و به قتل می‌رسند. تروریست‌ها به بازارها و مکاتب مناطق هزاره می‌روند و خود را منفجر می‌کنند.

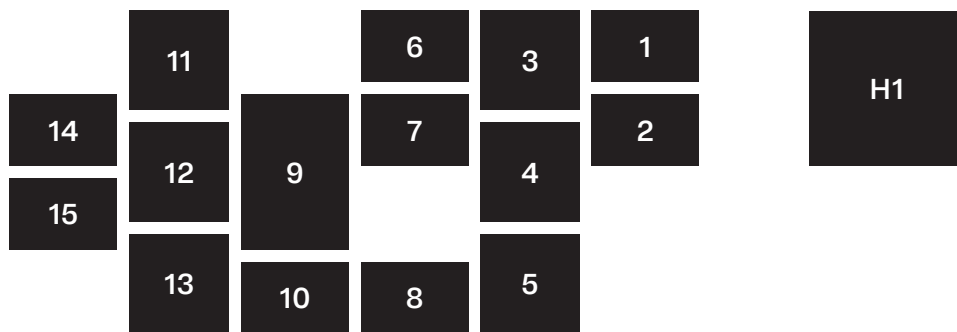
بسیاری از هزاره‌ها از طریق قاچاقچیان که در قبال دریافت پول، پاسپورت و ویزا فراهم می‌کنند، از کویت می‌گریزند. هزینه‌ی این سفر توسط شخص ثالثی به امانت نگه داشته می‌شود. وقتی پناهجو به مقصد می‌رسد، شخص ثالث پول را در اختیار قاچاقچی قرار می‌دهد.

این مرد هر روز به قبرستان می‌رود تا برای پسرش دعا کند.

بعدها به ما اطلاع دادند که پدر ما در بین کشته‌شدگان است. آن‌ها فقط هزاره‌ها را می‌کشند.
فاطمه

متوجه شدم که باید کویت را ترک کنم و استرالیا تنها گزینه‌ی عملی بود.

پس از کشته‌شدن پدرم، شروع به سبزی‌فروشی کردم و تمام مسئولیت برعهده‌ی من افتاد.
حیات‌الله



H1

2

محمد ضیا، ۲۴ ساله، در ۲۰ سپتمبر ۲۰۱۱ در حال سفر به ایران کشته شد. اتوبوس در منطقه‌ی مستونگ پاکستان متوقف شد، مسافران را بیرون آوردند و به صف کردند. تروریست‌های مسلح برای چند دقیقه آن‌ها را گلوله‌باران کردند.

3

کارگران هزاره از کوهی در مری‌آباد، محله‌ای هزاره‌نشین، پس از آن که خشت‌ها را برای ساختن خانه به بالای کوه برده‌اند، به پایین نگاه می‌کنند.

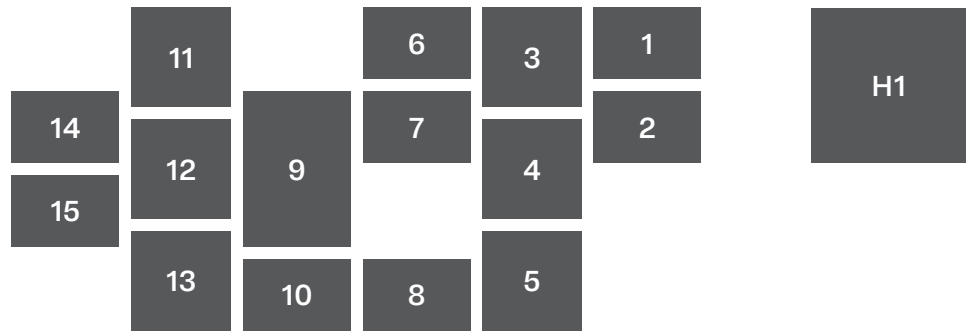
1

محمد رحیم ۵۳ ساله، در ۳۱ اگست ۲۰۱۱، در روز عید و در نزدیکی عیدگاه جاده‌ی علمدار کویته بر اثر حمله‌ی انتحاری کشته شد. در این حادثه ۱۳ نفر کشته و بیش از ۵۰ نفر مجروح شدند.

یک مرد جوان هزاره همراه با پدرش، دستانش را در کنار قبر مادرش گرم می‌کند. او از افغانستان برای دیدار مادرش آمده است. آن‌ها پنج سال قبل، پس از حملات به جامعه‌ی هزاره، از پاکستان مهاجرت کردند. از سال ۱۹۹۹، حدود ۱۶۰۰ هزاره به طرز وحشیانه‌ای کشته یا مجروح شده‌اند. تقریباً تمام جراحات‌ها منجر به ازدست‌دادن دائمی تحرک و/یا بینایی شده است. جامعه‌ی هزاره تحت محاصره‌ی دائمی زندگی می‌کند. از نظر تحصیلی و اقتصادی به حاشیه رانده شده و در داخل بخش کوچکی از شهر محبوس شده است. بسیاری از کسب‌وکارها مجبور به تعطیلی شدند، زیرا بازارها امن نیستند. این مساله تاثیر چشمگیری بر اقتصاد جامعه داشته است. مردم کالاهای موردنیاز خود را باید از جاهای دیگر و از مردم دیگر تهیه کنند، اما با قیمت‌های بسیار بالا.

صدها کودک هزاره، مانند کودکان محمد زمان، دیگر هرگز نمی‌توانند در بازگشت پدرانشان از سر کار روی شانه‌های آن‌ها بازی کنند یا به آغوش آن‌ها بدونند. این کودکان نان‌آور خانه - قدرت خانواده و قهرمانشان - را به طرز بی‌رحمانه‌ای از دست داده‌اند. محمد زمان یک راننده‌ی تاکسی بود که توسط یک گروه شبه‌نظامی غیرقانونی، در حال جابه‌جایی مسافران میان دو منطقه‌ی هزاره‌نشین کویته کشته شد. کودکانش احتمالاً نمی‌دانند که چرا پدرشان دیگر به خانه بازمی‌گردد. آن‌ها فقط منتظر می‌مانند.

نعمت‌الله ۲۲ ساله در سفر به ایران کشته شد. اتوبوس او در ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱ توسط تروریست‌های سرتاپا مسلح در مستونگ پاکستان متوقف شد. مسافران را بیرون آوردند و به صف کردند. تروریست‌های مسلح برای چند دقیقه آن‌ها را گلوله‌باران کردند.



7

محمدحکیم ۴۸ ساله، در ۲۰ سپتامبر ۲۰۱۱ در حال سفر به ایران کشته شد. اتوبوس او توسط تروریست‌های مسلح در مستونگ پاکستان متوقف شد. مسافران را به صف کردند و به سوی آن‌ها آتش گشودند.

8

حاجی علی جمعه یک راننده‌ی وانت بود که در ۱۸ می ۲۰۱۱ هنگام بردن میوه و سبزی جات به بازار کشته شد. تروریست‌ها در منطقه‌ی هزارگنجی کوپته به ماشین او تیراندازی کردند. لشکر جنگوی مسئولیت این حمله را برعهده گرفت. از جمعه علاوه بر همسرش، پنج دختر و دو پسر برجای ماند.

9

حسین داد ۲۷ ساله، بر اثر حمله‌ی تروریست‌ها به راهپیمایی عاشورا در ۳ مارچ ۲۰۰۴ مجروح شد.

10

عیدمحمد در ۴ اکتبر ۲۰۱۱ مجروح شد؛ هنگامی که مهاجمان سوار بر یک وانت، اتوبوس حامل مسافران اکثراً هزاره را که به سمت یک بازار می‌رفتند را ننگه داشتند، مسافران غیرهزاره را به زور پیاده کردند، و سپس به سوی مسافران هزاره که داخل اتوبوس بودند تیراندازی کردند. دست‌کم ۱۳ نفر کشته و ۷ نفر زخمی شدند. عیدمحمد نیز با دو گلوله در کتف مجروح شد.

فاطمه عکس قاب شده‌ای از پدرش، علی بابا، را در دست دارد که در حمله‌ی هدفمند به سبزی‌فروشان در ۴ اکتبر ۲۰۱۱ مجروح شد. تروریست‌ها اتوبوسی را متوقف کردند، پس از شناسایی هزاره‌ها به روی آن‌ها آتش گشودند. علی با پنهان شدن در زیر اجساد زنده ماند. اما او در حمله‌ی دیگری در سپتامبر ۲۰۱۲ کشته شد. تروریست‌ها در بازار سبزی‌فروشی هزارگنجی کویته، به سوی او و هفت هزاره‌ی دیگر تیراندازی کردند. نزدیک به ۹ ماه پس از مرگ پدرش، فاطمه و برادرش حیات‌الله نیز قربانی انفجار بمبی شدند که جامعه‌ی هزاره را هدف قرار داد. آن‌ها در این انفجار دچار جراحات جدی شدند. حیات‌الله اگرچه در معرض خطر دائمی کشته شدن قرار دارد، چاره‌ای جز اداره‌ی تجارت پدرش برای تامین معیشت خانواده‌اش ندارد. او به همان بازار می‌رود و با خرید و فروش سبزی جات زندگی را می‌گذراند.

زنی بر سر قبر یکی از خویشاوندانش قرآن می‌خواند. در رسوم اسلامی روز جمعه را روز مقدسی می‌دانند و هزاره‌ها معمولاً در این روز به زیارت قبور عزیزان خود می‌روند.

مردم به زیارت قبور عزیزانشان رفته‌اند که در حملات تروریستی در کویته کشته شدند. گورستان هزاره‌ها دیگر جایی برای دفن مردگان ندارد.

نادر علی ۳۱ ساله، در ۳۰ جولای ۲۰۱۱، در اطراف کویته و بر اثر تیراندازی افراد مسلح ناشناس به واتی او که با آن سفر می‌کرد، مجروح شد.

نصرالله ۲۰ ساله، در ۳ سپتامبر ۲۰۱۰ بر اثر حمله‌ی یک بمب‌گذار انتحاری به یک کاروان مذهبی در میزان چوک کویته مجروح شد. در آن حمله ۷۳ نفر کشته و چندین نفر دیگر زخمی شدند. نخاع نصرالله آسیب دیده است و او دیگر نمی‌تواند بدون کمک حرکت کند یا راه برود.

تایلند، مالزی، اندونزی دو هفته سه شب

هیچ کس نمی خواهد کشور خود را به عنوان یک پناهجو ترک کند و خانواده، دوستان، کار و همه چیز را پشت سر بگذارد.

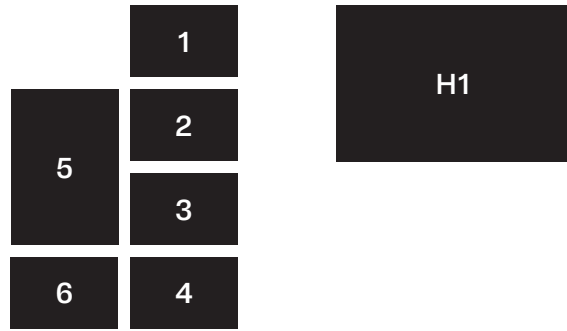
به سمت موقعیت ناشناخته ای قدم برمی دارید که هر چیزی، حتی مرگتان، ممکن است اتفاق بیفتد.

قبل از حرکت، همه جمع شدند تا نماز بخوانند.

ساعت دیگر بدون توقف سفر کردیم. فضای تنگ و خفقان آوری بود. وحشتناک بود.

یکی از قاچاقچیان از هرکدام ما ۱۶ نفر، ۱۰۰۰ دالر جمع آوری کرد که جمع آن ۱۶۰۰۰ دالر آمریکایی می شد.

می بینید که قاچاق انسان تجارتی بسیار گسترده و بزرگ است. استرس زا و وحشتناک است.



H1

یک پناهنده در هتل جاگارتای اندونزی در حال بازی کردن با گوشی تلفن خود است.

1

عارف، کودکی که به تنهایی در آغاز سفر خطرناک خود به سوی جزیره کریسمس استرالیا است؛ او از پنجره‌ی هتلی در شهر سونگای کولوک به بیرون نگاه می‌کند.

2

قاچاقچی تایلندی و عارف سوار بر موتور به سمت مرز تایلند و مالزی حرکت می‌کنند.

3

قاچاقچی تایلندی (در وسط) سیم‌کارت‌های موبایل تایلندی را در تلفن‌های پناهجویان تازه‌وارد، سعادت و قیصر، نصب می‌کند. (سونگای کولوک)

4

یک قاچاقچی تایلندی از طریق رودخانه با قاچاقچیان مالزیایی تماس می‌گیرد تا ۴ پناهجو را وارد مالزی کند.

5

عارف، کودکی بدون همراه که از پاکستان آمده و در شروع سفر خطرناک خود است. او از پنجره‌ی هتلی در سونگای کولوک به بیرون نگاه می‌کند.

6

قاچاقچی پناهجویان را از طریق رودخانه به قاچاقچیان مالزیایی تحویل می‌دهد و آن‌ها منتظر می‌مانند تا به کوالالامپور برده می‌شوند.

	16	12		7
19	17	13	10	
20	18	14	11	8
		15		9

7-9

پناهجویان در جنگل استراحت می کنند. قاچاقچیان آن ها در همان نزدیکی در حال استفاده از موادمخدر هستند.

13

یک صندوق صدقات در خانه ی امنی در کوالالامپور.

10

یک قایق پرسرعت برای انتقال پناهجویان می رسد تا آن ها را از تایلند به مالزی، به آن سوی رودخانه، منتقل کند.

14-16

با رسیدن به کوالالامپور، این گروه به یک قاچاقچی دیگر تحویل داده شده و به خانه ی امنی منتقل شدند که تعداد بیشتری از پناهندگان هزاره در آن جا منتظر بودند.

11

سعادت و قیصر پس از قاچاق به مالزی در راه کوالالامپور هستند.

17

همه پس از ساعت ها انتظار برای شروع سفر خود به سمت اندونزی، خسته هستند.

12

با رسیدن به کوالالامپور، این گروه به یک قاچاقچی دیگر تحویل داده شده و به خانه ی امنی منتقل شدند که تعداد بیشتری از پناهندگان هزاره در آن جا منتظر بودند.

پناهندگان، در خانه‌ی امنی در
کوالالامپور که به‌عنوان یکی از
ایستگاه‌های اصلی سفرشان به حساب
می‌آید، پیام‌های شخصی خود را
در دفترچه‌ی یادداشتی برجای
می‌گذارند.

پناهندگان، قبل از حرکت به سمت
اندونزی، به دستورالعمل‌های یک
قاچاقچی گوش می‌دهند.

پناهندگان گرد هم می‌ایند تا در
سفر جاده‌ای و آبی آینده‌ی خود به
اندونزی، برای سلامتی و امنیت خود
دعا کنند.

24

21

26

25

27

22

23

21

عارف، پس از ۷ ساعت سفر جاده‌ای و آبی خود از کوالالمپور به سوماترا، در خانه‌ای چوبی استراحت می‌کند. درهمین حال قاچاقچی از هر ۱۶ پناهجو نفری ۱۰۰۰ دالر آمریکایی برای مرحله‌ی بعدی سفر آن‌ها به جاکارتا جمع‌آوری می‌کند.

22

پناهجویان پس از ۷ ساعت سفر جاده‌ای و آبی از کوالالمپور به سوماترا، در خانه‌ای چوبی استراحت می‌کنند. هر نفر به قاچاقچی بعدی ۱۰۰۰ دالر آمریکایی برای سفر خود به جاکارتا می‌پردازند.

23

یک پناهجوی خسته، در طی یک سفر جاده‌ای ۲۱ ساعته و بدون توقف به فرودگاهی در سوماترا، برای پرواز به جاکارتا، به خواب عمیقی رفته است.

24

پناهجویان خسته، بلافاصله پس از سفر طولانی جاده‌ای خود به خواب می‌روند. قاچاقچی آن‌ها را بدون این‌که در بخش امنیت فرودگاه چک شوند، به هواپیما می‌برد.

25

پس از یک سفر جاده‌ای طاقت‌فرسا و بدون توقف، پناهجویان سوار بر پروازی به مقصد جاکارتا حرکت می‌کنند.

عارف، به راننده‌ی تاکسی در جاکارتا پول می‌دهد تا او را از فرودگاه تا هتلی برساند که قاچاقچی در مالزی به او توصیه کرده بود آن جا اقامت کند.

پناهجویان وحشت‌زده با ترس از دستگیر شدن توسط پلیس اندونزی، به هتلی می‌رسند که در آن قاچاقچی مالزیایی به آن‌ها توصیه کرده بود تا بدون نیاز مدرک شناسایی در آن جا اقامت کنند.

بوگور، اندونزی

۱ ماه

همه منتظرند. منتظر یک قایق، منتظر تماس تلفنی یک قاچاقچی، منتظر رسیدگی به اسنادشان، منتظر اسکان مجدد، انتظار برای ویزا. انتظاری بی پایان.

پسران جوانی بودند که در استخر شنا می کردند و در زیر آب برای نفس گرفتن تمرین می کردند، جلیقه های نجاتشان را امتحان می کردند.

نامیدی و نبود گزینه ای دیگر، ما را به آسانی قربانی قاچاقچیان کرده است.

اگر به کشور خود بازگردید، احتمالاً خواهید مرد. اگر سوار قایق شوید، احتمالاً خواهید مرد.

باید بروم یا بمانم؟ دارم دیوانه می شوم.
کامران

23		17	14	11	7		1	H1
	20	18	15	12	8	5	2	
24	21	19			9	6	3	
	22		16	13	10		4	

H1

4

شبیر، درکنار استخر خانه‌ای که با هفت نفر دیگر در آن زندگی می‌کند، درحال استراحت است. او چند روز بعد از این عازم سفر با قایق شد. این قایق غرق شد و جان ۹۰ نفر از جمله شبیر را گرفت.

یک پناهنده، جلیقه‌ی نجات تازه خریداری شده‌ی خود را امتحان می‌کند که قیمت آن در بوگور، اندونزی، ۱۲۰ دلار آمریکایی است. اغلب در قایق‌ها جلیقه‌ی نجات وجود ندارد.

1

منطقه‌ی چیساروا، بوگور، اندونزی.

5

هادی (در وسط) درمحل اقامت موقت خود در بوگور، درست چند روز قبل از سفر با قایقی که فاجعه‌بار شد. قایق حامل ۱۵۰ نفر غرق شد و ۹۰ نفر، از جمله هادی، جان باختند.

2

خانه‌ای برای کودکان بدون همراه که توسط یک موسسه پناهندگان مسیحی (JRS) اداره می‌شود.

6

پناهجویان هزاره در یک استخر عمومی شنا می‌کنند.

3

مجید، درحالی‌که منتظر قاچاقچی است تا قایق را برای سفر به استرالیا آماده کند، وقت خود را صرف یادگیری شنا و تمرین حبس نفس می‌کند تا برای سفر دریایی خطرناکش آماده شود.

7

پناهگاه خدمات جهانی کلیسا (CWS) برای کودکان بدون همراه.

23		17	14	11	7		1	H1
	20	18	15	12	8	5	2	
24	21	19			9	6	3	
	22		16	13	10		4	

13-14

پناهگاه خدمات جهانی کلیسا (CWS) برای کودکان بدون همراه.

8

مجید، در راهرو محل اقامت خود در بوگور نماز می خواند.

15

شبیر، چند روز قبل از سفر مرگ بارش با قایق به استرالیا، در محل اقامت موقت خود در بوگور، به موسیقی گوش می دهد. شبیر و هم اتاقی اش، نوروز، جزو ۹۰ نفری هستند که پس از فاجعه ی غرق شدن قایق مفقود شدند.

9

نوروز، پول خود را برای این که در آب خراب نشود، در پلاستیک می پیچد و درحالی که شبیر نگاه می کند، آن را پنهان می کند. قایق آن ها با ۱۵۰ پناهجو غرق شد، و ۹۰ نفر غرق شدند. نوروز و شبیر، هر دو مفقود هستند.

16

پناهندگان هزاره، در محل اقامتی که توسط سازمان بین المللی مهاجرت (IOM) در بوگور برایشان مهیا شده است، بدمینتون بازی می کنند.

10-11

پناهگاه خدمات جهانی کلیسا (CWS) برای کودکان بدون همراه.

12

هم اتاقی های من در حال ورق بازی هستند.

مردان هزاره، در محل اقامت موقت خود در بوگور، درحالی که منتظر قاچاقچی هستند تا سفر آن‌ها با قایق به استرالیا را سازماندهی کند.

شبیر، چند روز قبل از حرکت قایقش به سمت استرالیا، در دروازه‌ی اقامتگاه موقت خود در بوگور نشسته است.

یک خواروبار فروشی محلی، فهرستی از اقلام موجود را که به خط فارسی نوشته در دکانش آویزان می‌کند تا بسیاری از فارسی‌زبانان را که از بوگور به‌عنوان نقطه‌ی ترانزیت به استرالیا در هنگام درخواست پناهندگی استفاده می‌کنند، جذب کند.

کودکان بدون همراه که در پناهگاه خدمات جهانی کلیسا (CWS) زندگی می‌کنند، در محلی در نزدیکی پناهگاه برای تفریح آمده‌اند.

ورودی خانه‌ای در بوگور که توسط سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) به‌عنوان خانه‌ی پناهندگان استفاده می‌شود. بوگور مقصدی برای گردشگران سعودی است. ویلاهای زیادی به آن‌ها اجاره داده می‌شود و اغلب با تصاویر عربستان سعودی و مردان سعودی تبلیغ می‌شود.

پناهجویان در محل اقامت خود در چیساروا، بوگور، اندونزی

مجید برای خرید سبزیجات از یک بازار محلی در چیساروا عبور می‌کند.

مجید، پس از تماس قاچاقچی، با وسایل نقلیه‌ی عمومی راهی جاکارتا می‌شود تا سفر دریایی خود به استرالیا را آغاز کند.

اقیانوس هند ۲ شب و ۱ روز

سپتامبر ۲۰۱۲ بود. ۹۳ پناهجو روی عرشه‌ی کشتی بود. روز اول سفر همه چیز خوب به نظر می‌آمد، اما در شب دوم هوا تغییر کرد.

حقیقت آن است که هیچ واژه‌ای برای توصیف وجود ندارد. اما هرزمان به یاد آن سفر می‌افتم، از درون شروع به لرزیدن می‌کنم.
مجید

کاپیتان به ما گفت: «اگر بخواهید می‌توانم شما را از این جلوتر ببرم، اما همه خواهند مرد».

در طول شب، چراغ‌هایمان را خاموش و روشن می‌کردیم و سعی می‌کردیم به قایق‌هایی که در حال عبور بودند علامت بدهیم تا به ما کمک کنند. مردم جلیقه‌های نجاتشان را تکان می‌دادند و سوت می‌زدند. اما فایده‌ای نداشت. هیچ‌کس به سمت ما نیامد.

همه وحشت‌زده بودند. گریه می‌کردند، دعا می‌کردند، عزیزانشان را صدا می‌زدند و هم‌زمان آب را از قایق بیرون می‌ریختند. تعدادی هم به دلیل دریازدگی بیهوش شدند.

به این فکر می‌کردم که قرار است بمیرم و در حال مستند کردن مرگ
خودم هستم. شما این را در عکس‌هایم می‌توانید ببینید و احساس
کنید که چه وحشتی مرا فرا گرفته بود.

همه‌ی ۹۳ نفر زنده ماندیم و در جزیره‌ی اوجونگ کولون در سواحل
جاوا در اندونزی پیاده شدیم.



2-7

در اولین روز در دریا، پناهجویان در زیر عرشه‌ی کشتی نگه‌داری می‌شوند تا توسط پلیس دریایی که در حال گشت‌زنی برای یافتن قاچاقچیان انسان هستند، شناسایی نشوند.

8

پناهجویان در زیر عرشه پنهان شده و در اولین روز سفر خود در دریا، به نوبت برای گرفتن هوای تازه بالا می‌آیند.

H1

پس از یک شب وحشتناک در قایقی در حال غرق‌شدن، پناهجویان طلوع خورشید را تماشا می‌کنند و برای بدترین حالت آماده می‌شوند: تنهاماندن و نابودی در اقیانوس.

1

پناهجویان سوار بر قایق‌های کوچکی می‌شوند که آن‌ها را به کشتی بزرگ‌تر که در دریا لنگر انداخته می‌برند. امیدوار هستند که آن‌ها را به جزیره‌ی کریسمس ببرد.

15		11	9
16	14	12	
17		13	10

9

این تصویر جایزه‌ی عکس سال «نیکون-واکلی» ۲۰۱۳ را به‌عنوان عکس خبری برتر دریافت کرد.

10

در اولین روز در دریا، پناهجویان در زیر عرشه‌ی کشتی نگه‌داری می‌شوند تا توسط پلیس دریایی که درحال گشت‌زنی برای یافتن قاچاقچیان انسان هستند، شناسایی نشوند.

11-13

پس از یک شب وحشتناک در قایق درحال غرق‌شدن، پناهجویان طلوع خورشید را تماشا می‌کنند و برای بدترین حالت آماده می‌شوند: تنهاماندن و نابودی در اقیانوس.

14

مسافری خسته از سفر با قایق.

15

قایق با مشکل مواجه می‌شود و آب می‌گیرد. پناهجویان دیوانه‌وار جلیقه‌های نجات خود را تکان می‌دهند، به این امید که توجی چیزی در دوردست که به‌نظرشان یک قایق است را جلب کنند.

16

درحالی‌که آب در قایق بالا می‌آید، پناهجویان آن را با دیگ و سطل خالی می‌کنند تا از غرق‌شدنش جلوگیری کنند.

17

پناهجویان از سطل و دیگ برای خالی‌کردن آب استفاده می‌کنند.

21

صبح روز بعد، پناهجویان به سرعت از قایق پیاده شده و با عبور از صخره‌های زیر آب، به جنگل انبوه اوجونگ کولون، در شبه جزیره‌ای دورافتاده در لبه‌ی غربی جاوا، می‌روند. جلیقه‌های نجات خود را در ساحل رها کرده و به گروه‌های مختلف تقسیم شده و بر سر قدم‌های بعدی خود صحبت می‌کنند. پس از دو روز بدون غذا و آب، آن‌ها توسط پلیس دریایی دستگیر شده و به یک مرکز بازداشت مهاجران در شهر سرنگ اندونزی منتقل می‌شوند.

18

یکی از موتور پمپ‌ها از کار افتاد. یکی از خدمه تلاش می‌کند آن را تعمیر کند.

19-20

پناهجویان پس از تقلایی هفت تا هشت ساعته، و بازگشت به سمت جاوا، از دیدن جزیره‌ای آسوده و خوشحال می‌شوند.

سرنگ، اندونزی

۱ شبانه روز

ما را به بازداشت‌گاهی در سرنگ بردند. ماموران ما را بازرسی کردند و کیف‌های ما را برای اشیاء قیمتی چک کردند. به دلایلی معجزه‌آسا آن‌ها از کیف من که دوربین‌هایم را در آن نگه می‌داشتم گذشتند. دوربین‌هایم امن بودند

سعی کردیم تا به دنبال راهی برای فرار باشیم. آن طرف پنجره‌ی ما کوچه‌ای بود با درختانی در کنار دیواری بسیار بلند با تکه‌های شیشه در بالای دیوار. حدود ساعت ۳ صبح بیدار شدیم. روی تکه‌های شیشه بالشت گذاشتیم. بازویمان را با ملافه پیچیدیم. با پاهای برهنه و بدون پول به آن طرف دیوار پریدیم. تاکسی گرفتیم و به جاکارتا رفتیم

بازداشت در مالزی یا اندونزی به همان اندازه وحشتناک و دردناک بود که غرق‌شدن در دریا. بنابراین، بازداشت برای من گزینه‌ی ناممکن بود. من آماده بودم که برای آزادی دست به هر کاری بزنم، و این کار را هم کردم

دوربین من پس از سقوط در دریا از کار افتاد و متأسفانه نتوانستم این قسمت از سفرم را مستند کنم

بوگور، اندونزی

۸ ماه

۳ سال و ۳ ماه و ۲۲ روز است. من روزها را می‌شمارم اما هنوز با هیچ سفارتی مصاحبه‌ای نداشته‌ام.
کامران

پس از زنده ماندن از وحشت دریا، همه در مورد این که چه کاری باید انجام بدهند، احساسات متفاوتی داشتند. آینده تاریک به نظر می‌رسید چراکه هر گزینه‌ای مملو از خطر بود.

سال‌های طولانی در این جا، من چه می‌کنم؟
چه می‌خورم؟
چه اتفاقی برای خانواده‌ام خواهد افتاد؟
امروز پشیمانم که چرا روی آن قایق نپریدم.
کامران

مجید بازی‌های فوتبال را هماهنگ می‌کرد تا روحیه‌ی همه را حفظ کند.

تصمیم گرفتم به کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل اعتماد کنم. به عنوان یک پناهجو در سازمان ملل ثبت نام کردم و منتظر ماندم تا به پرونده‌ام رسیدگی شود.

23	20	16	13		6	3	1	H1
24		17	14	10	7	4		
25	21	18		11	8		2	
	22	19	15	12	9	5		

H1

یک مقام مهاجرتی اندونزیایی در بوگور، اسناد پناهندگان را که از UNHCR دریافت کرده‌اند بررسی می‌کند.

1

عبدالله، آفتاب سوختگی صورتش را چک می‌کند. او یکی از ۱۴ بازمانده‌ی قایق حامل ۷۲ نفر پناهنده است که در اپریل ۲۰۱۳ در مسیر جزیره‌ی کریسمس از اندونزی غرق شد. ماهیگیران اندونزیایی آن‌ها را نجات دادند.

2

یک پناهجو پای خود را نشان می‌دهد که پس از فرار از دست مقامات مهاجرت اندونزی، هنگام تلاش برای سوارشدن بر قایق، زخمی شده است.

3

مصطفی، دو روز پس از زنده ماندن از فاجعه‌ی قایق، در ورودی خانه‌ی محل اقامت موقت خود ایستاده است. او مانند عبدالله، یکی از ۱۴ بازمانده‌ی قایقی است که در اپریل ۲۰۱۳، در مسیر جزیره‌ی کریسمس غرق شد.

4

یک مرد عراقی معلول جسمی، در یک مجتمع سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) در بوگور. برای او و مادر پیرش، سوارشدن بر قایق یک گزینه نیست. آن‌ها منتظرند تا درخواست‌های اسکان مجددشان از طریق کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) رسیدگی شود.

23	20	16	13		6	3	1	H1
24		17	14	10	7	4		
25	21	18		11	8		2	
	22	19	15	12	9	5		

7

پناهجویان، بدون حق کار و بدون حمایت مالی کافی از سوی خانواده، روزهای خود را در خواب می‌گذرانند. آن‌ها به معنای واقعی کلمه، فعالیت‌های خود را پس از تاریک شدن هوا آغاز می‌کنند. آن‌ها در بلا تکلیفی منتظر تماس‌های تلفنی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در مورد پیشرفت پرونده‌های اسکان مجدد خود یا منتظر تماس قاچاقچیان در مورد مرحله‌ی بعدی سفر پرخطر خود هستند. برخی از پناهجویان تلاش می‌کنند تا با فوتبال و رفتن به ورزشگاه ذهن خود را مصروف نگه دارند.

8

مجید، پس از دریافت تماس از سوی قاچاقچی، با وسایل نقلیه‌ی عمومی راهی جاکارتا می‌شود تا سفر دریایی خود به استرالیا را آغاز کند.

5

پناهندگان، در خارج از یکی از دفاتر فرعی سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) در بوگور جمع شده‌اند.

6

مجید، پس از سفر ناموفق با قایق که نزدیک بود منجر به غرق شدنش شود، در بوگور ماند تا یک قاچاقچی دیگر پیدا کند. او وقت خود را در ورزشگاه و به بازی فوتسال می‌گذراند.

زنان پناهنده در خارج از یکی از دفاتر فرعی سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) در بوگور منتظر هستند.

پناهندگان، پس از یک بازی فوتسال در منطقه‌ی چیساروا در شهر بوگور، به محل اقامت خود بازمی‌گردند.

کودکان پناهنده، در مدرسه‌ای که توسط سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) اداره می‌شود، شرکت می‌کنند.

این گروه، پس از فرار از مقامات اندونزی در هنگام سوارشدن به قایقی به مقصد استرالیا، به محل اقامت موقت خود بازگشتند.

پناهندگان، در خارج از یکی از دفاتر فرعی سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM) در بوگور جمع شده‌اند.

پناهجویان، بدون حق کار و بدون حمایت مالی کافی از سوی خانواده، روزهای خود را در خواب می‌گذرانند. آن‌ها به معنای واقعی کلمه، فعالیت‌های خود را پس از تاریک شدن هوا آغاز می‌کنند. آن‌ها در بلا تکلیفی منتظر تماس‌های تلفنی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل در مورد پیشرفت پرونده‌های اسکان مجدد خود یا منتظر تماس قاچاقچیان در مورد مرحله‌ی بعدی سفر پرخطر خود هستند. برخی از پناهجویان تلاش می‌کنند تا با فوتبال و رفتن به ورزشگاه ذهن خود را مصروف نگه دارند.

یک عکس خانوادگی از خانوادگی جعفری در بوگور.

پسران خانوادگی جعفری در اولین روز خود در مدرسه‌ی سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM).

23	20	16	13		6	3	1	H1
24		17	14	10	7	4		
25	21	18		11	8		2	
	22	19	15	12	9	5		

22
یک زن عراقی در محل اقامت خود
شمع روشن می کند.

18
بوگور، ۲۰۱۳.

23
بوگور، ۲۰۱۳.

19
کودکان پناهنده‌ی هزاره و ایرانی، با
خرگوش‌هایی که سازمان بین‌المللی
مهاجرت (IOM) در محل‌های
اقامتشان برایشان فراهم کرده است،
بازی می‌کنند.

24
یک خانواده‌ی ایرانی در محل
اقامتشان.

20
ذکریا، که چندین بار گرفتار شده
است، پیش از آن که دوباره برای
رفتن با قایق به استرالیا تلاش کند،
در چیساروا منتظر است.

25
پناهگاه سازمان بین‌المللی مهاجرت
(IOM) برای پناهندگان در بوگور.

21
یک خانواده‌ی ایرانی در محل
اقامتشان که توسط سازمان
بین‌المللی مهاجرت (IOM) برایشان
مهیا شده است.

استرالیا

۱۶ می ۲۰۱۳

روزی که به من سند پناهندگی داده شد، یکی از شادترین روزهای زندگی‌ام بود. از طریق کمک افراد و سازمان‌های دلسوز که برای حمایت از روزنامه‌نگاران کار می‌کنند، توانستم زندگی جدیدی در استرالیا داشته باشم.

سیاست پناهندگی در استرالیا، سیاستی است که بر بازدارندگی متمرکز شده است. من مطمئن هستم که اکثر پناهندگان و پناهجویان می‌خواهند از راه‌های قانونی و امن به این جا بیایند مری آن کنی.

جنگ چنان تغییر کرده است که ۹۷ درصد تلفات را غیرنظامیان تشکیل می‌دهند. عبادت‌گاه شما امن نیست، مدرسه‌ی شما امن نیست، خیابان شما امن نیست، خانه‌ی شما امن نیست ماریان هریس.

مجید پس از دو بار رد شدن درخواست پناهندگی‌اش توسط کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل به افغانستان بازگردانده شد. او دوباره از افغانستان فرار کرد و اکنون به طور غیرقانونی در پاکستان زندگی می‌کند. کامران پس از هفت سال انتظار و زندگی در بلا تکلیفی، سرانجام در اواخر سال ۲۰۱۸ در کانادا اسکان داده شد.

11	7	4	1	H1
12	8	5		
	9		2	
13	10	6	3	

H1

2

خادم، شاه چمن، و دین محمد، پس از رسیدن به داروین، در حال گوش دادن به حرف های مدیر پرونده ی اسکان مجدد خود در استرالیا هستند.

3

پس از هفت بار تلاش، حیدر سرانجام خود را به استرالیا رساند. او مدتی را در بازداشت گذراندند و در نهایت با ویزای بریجینگ، بدون این که حق کار داشته باشد، آزاد شد.

4

عبدالغنی، اولین فروشنده ی هزاره در بازار دندنانگ، در جنوب شرقی ملبورن، حضور چشمگیری دارد. اکنون، حداقل ۴۰ درصد غرفه های سبزی فروشی متعلق به کارآفرینان هزاره است.

حیدر و عزیز، هر دو با من در قایقی بودند که خراب شد. پس از چندین بار تلاش، بالاخره خود را به استرالیا رساندند. آن ها مدتی را در بازداشت گذراندند و در نهایت با ویزاهای بریجینگ، بدون این که حق کار

داشته باشند، آزاد شدند. پس از ۱۲ سال زندگی در استرالیا، آن ها هنوز از خانواده های خود جدا هستند.

1

خادم در فرودگاه بالی اندونزی منتظر پروازی است که او را به داروین استرالیا می برد تا زندگی اش را با ویزای اقامت دایم آغاز کند درخواست پناهندگی او از طریق کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل (UNHCR) رسیدگی شده و او در استرالیا اسکان داده شد.

مهاجران هزاره در ملبورن، پس از یک بمب‌گذاری انتحاری در ۱ جولای ۲۰۱۳ در شهر کویته در جنوب غربی پاکستان که منجر به کشته شدن حداقل ۲۸ نفر و مجروح شدن ده‌ها نفر دیگر شد، مراسم شمع‌افروزی برگزار کرده‌اند. در میان کشته‌شدگان، ۹ زن، یک دختر بچه و یک پسر ۱۴ ساله هم بودند. آن سال، یکی از مرگبارترین سال‌ها برای جامعه‌ی کوچک هزاره در کویته بود. در آغاز سال ۲۰۱۳، بمب‌گذاران انتحاری، دو حمله‌ی جداگانه را در یک باشگاه اسنوکر و یک بازار سبزی‌فروشی انجام دادند که هر کدام منجر به کشته شدن بیش از ۲۰۰ نفر و زخمی شدن صدها نفر دیگر شد.

یکی از اعضای جامعه‌ی هزاره‌ی ملبورن، پلاکاردی را در جریان مراسم شمع‌افروزی در میدان فدراسیون ملبورن، به افتخار قربانیان حمله‌ی انتحاری ۲۱ جنوری ۲۰۱۳ در مستونگ پاکستان در دست دارد. دست‌کم ۲۶ نفر در اتوبوس زائران هزاره کشته شدند.

عبدالاحمد، در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، بدون این‌که کلمه‌ای انگلیسی بداند، به‌عنوان پناهنده وارد استرالیا شد. او امروزه مشاغل متعددی را اداره می‌کند و برای چندین نفر شغل ایجاد کرده است.

پسر جوان هزاره در پارک همینگز، دندانانگ.

محمد رضا، در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، بدون این‌که هیچ دانشی از زبان انگلیسی داشته باشد، وارد استرالیا شد. او اکنون صاحب دو سوپرمارکت در دندانانگ است که برای ده‌ها نفر دیگر شغل ایجاد کرده است.

یک پسر جوان هزاره، در مراسم شمع‌افروزی در میدان فدراسیون ملبورن، برای قربانیان هزاره‌ی حمله‌ی انتحاری مستونگ در جنوری ۲۰۱۳ شمع روشن کرده است.

11	7	4	1	H1
12	8	5		
	9		2	
13	10	6	3	

11

مردان هزاره در جشنواره‌ی غذا و شراب در بازار دندانگ ملبورن می‌رقصند.

12

سکندر، یک پناهنده‌ی سابق هزاره، با پسرش در خانه‌ی شان در دندانگ.

13

شبم صفا، ۱۹ ساله، اهل ملبورن. او در سال ۲۰۰۹، پس از مهاجرت به‌عنوان پناهنده، استرالیا را خانه‌ی خود کرد. شبم رزمی‌کار و دارای کمربند مشکلی و دارای عناوین متعدد ملی و کشوری است.

